

به نام خدا



همیشه

و آروغ جاذبه



دفتر و فروشگاه مرکزی:
تهران، خ انقلاب، خ فلسطین جنوبی، خ محتشم، شماره ۲۰، طبقه همکف، واحد ۱
تلفن: ۶۶۴۱۰۰۴۱ (خط ۵) • تلفکس: ۶۶۴۶۸۲۶۳
کد پستی: ۱۳۱۵۸۴۴۵۴۷ • سامانه پیامکی: ۳۰۰۰۶۶۶۶۳
@ghasedakbooks • www.zekr.co

همیش و آروغ جاذبه

دنی والاس

ترجمه‌ی سیدحبیب‌الله لزگی

مدیر هنری و اجرای جلد: حسین نیلچیان

صفحه‌آرا: مهتاب یعقوبی

لیتوگرافی: گلپا • کد: ۹۷/۷۹۰

چاپ چهارم: ۱۳۹۹ • تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۱۵-۴

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۳۹-۰

کلیه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای
موسسه‌ی نشر و تحقیقات ذکر محفوظ است.

دنی والاس
ترجمه‌ی سید حبیب‌الله لزگی

سرشناسه: والاس، دنی، ۱۹۷۶ - م. Wallace, Danny
عنوان و نام پدیدآور: همیش و آروغ جاذبه / دنی والاس؛ ترجمه‌ی سیدحبیب‌الله لزگی.
مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر و تحقیقات ذکر.
مشخصات ظاهری: ۲۴۰ ص.؛ مصور.
فروست: رمان تخیلی نوجوان
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۰۷-۹۱۵-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Hamish and the gravityburp, 2017.
موضوع: داستان‌های کودکان (انگلیسی) -- قرن ۲۱ م.
موضوع: Children's stories, English -- 21st century
شناسه افزوده: لزگی، سیدحبیب‌الله، ۱۳۳۶ -، مترجم
شناسه افزوده: لیتلر، جیمی، تصویرگر Little, Jamie
رده‌بندی کنگره: PZ۷۷/۱۴۰۸۳۱۳۹۶
رده‌بندی دیویی: ۸۲۳/۹۲ [ج]
شماره کتابشناسی ملی: ۴۸۷۳۳۵۵

چیپس لرد

حالا به ایستگاه انرژی هسته‌ای بندر فلاند هر سال می‌شود
«چیپس لرد ما را امتحان کنید»

صفحه ۱۲: قصاب دستگاه
جدید می‌آورد. استیک‌های
عالی!

صفحه ۲۳: پیوند مغز
مجانی. اگر نظرات عوض
شود، چه می‌کنید؟

صفحه ۸۳: کدام خبر ما
امسال اول شد؟ متأسفانه
هیچ‌کدام!

چهارمین شهر کسالت بار انگلستان که به آن افتخار می‌کند

استارکلی پست

قیمت ۹۲ پنس

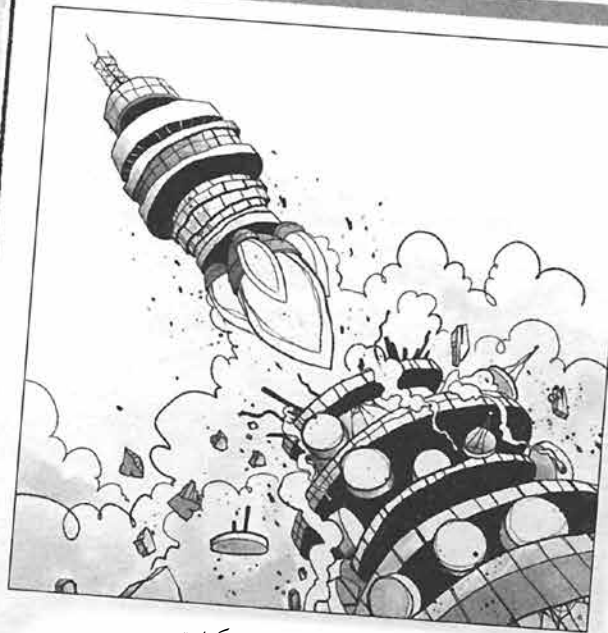
چهارشنبه ۲۰۱۷ شماره ۱۲

پیروزی دیگری برای ت.ت.ت

بچه‌های استارکلی
بر اسکار مارش
پیروز شدند!

«امروز همه در استارکلی برای
ت.ت.ت (تشکیلات تدافعی
توقف) که تهدید دیگری را از
بین بردند، هورا کشیدند.»

جنایتکار مخوف اکسل
اسکار مارش شاید در حال حاضر
فرار کرده باشد اما به خاطرحمات
همیش و دوستانش، به این زودیها
برنمیگردد. یکی از اهالی محل «پو



تهدید کند.»

اگر کسی جای کنونی آقای
ریک را میدانند، به پلیس محلی
خبر دهد. چون ما او را در فرینکلی
گم کردیم.

ریک می‌گوید: «من فکر می‌کنم این
آخرین درگیری بود که داشتیم.»
بعد ساکت و آرام بدون هشدار به
آسمان رفت و ادامه داد: «بله، من
از اینجا چیزی نمی‌بینم که ما را

مسابقه

مسابقه‌ای روز سه‌شنبه در
رستوران کوئین لگ برگزار
می‌شود. آیا شما می‌توانید
سؤال‌های این هفته را جواب
بدهید؟

۱. من مردی از تاریخ هستم.
شما مرا به اسم ناپلئون
بنپارت می‌شناسید. نام من
چیست؟
۲. دختری با هفت دست وارد
اتاقی می‌شود که دو در دارد.
اما از کدام در و چگونه؟
۳. کلمه «تحریف» چند
حرف دارد؟
۴. کارتی بردارید. آن را به
خاطر بسپارید. آیا کارت شما
همان کارت است که من فکر
می‌کنم؟

ب.ف
ستان فرینکلی

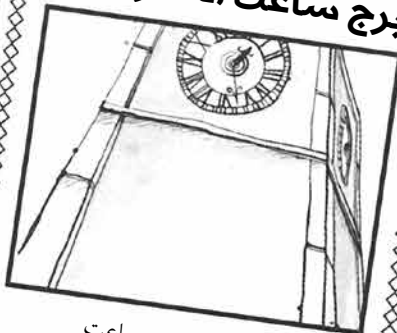
یادداشت مؤدبانه
رادیو گاگا

بیمارستان فرینکلی مایل است مراتب عذرخواهی خود
را بابت از دست دادن سیگنال تمیز و شفاف رادیویی در
خارج از بخش ویژه زایمان، اعلام کند. بخصوص برای
کسانی که می‌خواهند به برنامه‌ی «جانیس مد» از رادیو
اف.ام استارکلی گوش بدهند.

همچنین باید یادآوری کنیم از کسانی که به برنامه‌ی
جانیس مد گوش می‌دادند ولی ترجیح می‌دهند دیگر
سیگنال آن در دسترس نباشد، نیز عذرخواهی می‌کنیم.
فقط یک چیز برای اطمینان: لطفاً نوزادان را مقصر
ندانید.

راهنمای توریست شورای شهر استارکلی
بیایید و ببینید...

برج ساعت استارکلی!



آیا شما به بازدید از برج ساعت
استارکلی فکر کرده‌اید؟ احتمالاً نه.
این دلایلی است که شما باید این کار را
انجام دهید:

۱. اگر شما ساعت دوست دارید
این ساعت عالی است.
۲. مخصوصاً اگر شما ساعت
معمولی دوست داشته باشید.
۳. منظورمان ساعت کاملاً معمولی
است که هیچ چیز غیرعادی در آن
وجود ندارد.

«پس اگر شما
ساعت‌های معمولی را
دوست دارید و نمی‌خواهید
چیز غیرعادی ببینید. بیایید
و این ساعت را ببینید. این
یک ساعت کاملاً معمولی
است و هیچ چیز غیرعادی
ندارد.»



وای!

وای، باز هم تویی؟

من تو را می‌شناسم.

می‌دانی چطور؟

از وقتی که برای اولین بار این کتاب را برداشتی، از اثر انگشت کثیف!

فهمیدم تو هستی!

البته بوهم هست. نمی‌دانم چطور به تو بگویم که بوی متفاوتی

داری. بویی که معمولی نیست. بوی تند و زنده‌ای شبیه به بوی سرکه!

اما الآن به خاطر رعایت ادب و احترام، بهتر است در مورد بوی متعفن

که داری حرف نزنیم.

به هر صورت، شرط می‌بندم تعجب کرده‌ای که چگونه یک کتاب

ساده می‌تواند اثر انگشتت را شناسایی کند. بویت را بشناسد. بگذار

بگویم.

گاهی ممکن است فکر کنی چیزهایی که می‌بینی همان چیزهایی ست

که می‌بینی. چیزهای معمولی. مطلقاً معمولی.

اما اجازه بدهید، از نزدیک‌تر نگاه کنید. احتمال دارد که ببینید آن

چیز...

ویژه است.



خیلی چیزها این طوری هستند. کتاب‌ها. محل‌ها. مردم. دست‌پخت
چرند مادرشان.

هر چیز ویژگی بخصوصی دارد. بسیار خوب، دست‌پخت مادرشان،
نه.

بنابراین، بله این کتاب هم به نظر می‌رسد یک کتاب کاملاً
معمولی است.
اما نه.

این کتاب فقط برای تو نوشته شده است.
درست است. قبل از اینکه تو آن را برداری و ورقش بزنی، هیچ کلمه
و یا تصویری در آن نبود. در حقیقت کتاب سفید بود. منتظر تو بود...
چون این کتاب بلیت تو است برای رفتن به یک تشکیلات مخفی.
این کتاب همه چیز را در مورد تو می‌داند.
چند روز قبل کیک خوردی. کمتر از یک سال به جشن تولدت باقی
مانده است. دست‌پخت مادرت را دوست داری.

این کتاب چیز وحشتناک دیگری را هم می‌داند: مردم زمین با
مهیبت‌ترین، ترسناک‌ترین و بزرگ‌ترین تهدید روبه‌رو هستند.
تهدیدی شوم و خطرناک که اگر بگویم، موهایت سفید می‌شود.
دندان‌هایت می‌افتد. پاهایت تبدیل به سیب می‌شود و با گربه ازدواج
می‌کنی!

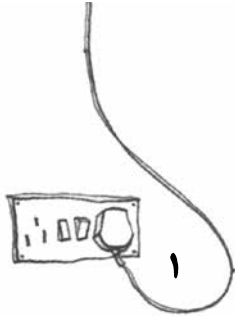
اما اگر دوست نداری با گربه ازدواج کنی، بگذار در مورد اتفاقی که در
شهر کاملاً معمولی «استارکلی» رخ داد، برایت بگویم. شهری که شاید تا
حالا با آن آشنا شده باشی.

شهری که در چند ماه گذشته با اتفاقات غیرعادی روبه‌رو شد. شهری

که "همیش البی" پسری ده‌ساله، کاملاً معمولی، تازه به آنجا برگشته
است...

...برگشته که بفهمد چه چیز خارق‌العاده‌ای دارد اتفاق می‌افتد.





بالا و بالاتر

همیش البی وارد خانه شد و با دیدن مادر و برادرش که به پشت خوابیده بودند، شوکه شد.

هردوی آن‌ها. به یشت.

به پشت خود... به سقف اتاق چسبیده بودند!

جیمی که گیج شده و ترسیده بود، فریاد زد: «کمک! ما به این بالا چسبیده ایم! چرا به سقف چسبیده ایم؟» چون اغلب برادرهای بزرگ به سقف نمی چسبند.

غیر از آن‌ها چیزهای دیگری هم به سقف چسبیده بود. ظرف میوه. شش باطری. عروسک میمون.

ناگهان صدایی بلند، چندش آورو مهیب شهر کوچک استارکلی را فرا گرفت. به طوری که فنجان های چای و دندان های مصنوعی توی شیشه را به صدا درآورد.

jjjjjjjjjjjj999999999999

همیش در اتاق نشیمن خانه شماره ۱۳ در خیابان "لاولاک کلوز" دید که اشیای بیشتری بالا و بالاتر می‌روند.

گلدان! بالش! مجله!

کنترل تلویزیون! مداد! بسته‌ی شکلات شاداب مامان!

